

[همراه با چند اعلامیه و خبر از وضعیت مبارزه کارگران در ایران، يك سند قدیم - جدید! را روی سایت می گذاریم: مشکلاتی که برطرف نشده و آرمانها و وظایفی که به قوت خود باقی ست.]

## اول ماه مه و نگاهی گذرا به وضعیت جنبش کارگری

امسال نیز اول ماه مه در شرایطی برگزار می شود که متأسفانه همبستگی پرولتاریای بین المللی نه تنها از يك تداوم آگاهانه و ارگانیک برخوردار نیست، بلکه در اوج از هم گسیختگی ست. اگر در گذشته، همبستگی جهانی پرولتاریا در اول ماه مه به اعتبار يك ارتباط نسبتاً هماهنگ و ارگانیک بین المللی (انترناسیونال) به صورت يك نیروی مادی و معنوی خود را می نمایاند، اکنون این همبستگی بیشتر خود را در قالبی صوری، از نقطه نظر مراسم همزمان و گرامی داشت ظاهری روز معینی، بیان می کند. این روز بزرگ جهانی اگرچه هنوز اعتبار خود را بیش و کم حفظ کرده، اما اکنون آن نیروی عظیم فشار و مقابله با بورژوازی را به همراه ندارد.

اکنون اول ماه مه نه تنها نیروی سازمان یافته معنوی و مادی نیرومندی در سطح بین المللی در پشت سر خود ندارد، بلکه در سطوح ملی نیز در اکثر کشورها از حمایت فعالی برخوردار نیست و حتی از جانب بسیاری از اتحادیه های زرد، به بهایی اندک با بورژوازی مورد معامله قرار می گیرد.

به هم ریختن آن نیروی مادی و معنوی لازم که بتواند این روز را به مثابه بیانی واقعی از هویت و صف آرای طبقاتی پرولتاریا در سطح بین المللی درآورد، چیزی نیست که فقط از زاویه اخلاقی و یا صرفاً روحی قابل توضیح باشد، بلکه بایستی بیش از هرچیز در يك بازنگری انتقادی از اوضاع و شرایط کنونی و از نظر عینی و ذهنی جستجو گردد. این بازنگری انتقادی باید بتواند شرایط کنونی جهان سرمایه داری را در همه ابعاد اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی آن مورد ارزیابی و تحلیل قرار دهد و موقعیت و جایگاه صحیح پرولتاریا را از درون شرایط اجتماعی کنونی استخراج نموده، از این طریق در راه ایجاد ملزومات معنوی و مادی همبستگی پرولتاریای بین المللی گامی مهم بردارد.

علیرغم این همه نابسامانی های جدی در همبستگی پرولتاریا، با تاکید می توان گفت که پرولتاریا جایگاه خود را در رأس همه مبارزاتی که علیه کلیه مظاهر استثمار و ستمگری وجود داشته است همچنان حفظ کرده، و از اقشار غیر پرولتری، خود را کاملاً متمایز نموده است. این تمایز چه از نظر تداوم و پیگیری و چه از نظر وسعت و روح مبارزاتی کاملاً عیان بوده است.

اگر نتوان ارتباط و تداوم کلی، ناآگاهانه و ناملموس موجود (بویژه از نظر ریشه عینی و اقتصادی) در این مبارزات را در سطح بین المللی انکار نمود ولی متأسفانه این ارتباط و تداوم، سال های مدیدی ست که دیگر حالت آگاهانه، مشخص و ملموس ندارد و مبارزات پرولتاریا (بویژه از نظر ذهنی و سازمانی) به صورتی اتفاقی، منقطع، کوتاه، محدود و صنفی خود را به نمایش درآورده است.

این خصلت های تأسفبار به نحوی بوده که مبارزه جهانی پرولتاریا اگر در بهترین حالت خود، در سطوح ملی، توسعه چندجانبه عمودی و افقی داشته ولی فاقد چنین گسترشی در سطح بین المللی بوده است. این امتیاز در سطوح ملی نیز به صورت نسبی در جاهایی میسر شده که پرولتاریا بر متن دموکراسی بورژوایی، حد اقل دارای

نیروی سازمان یافته اتحادیه ای مهمی بوده یا اینکه بر متن يك دوران انقلابی قرار داشته که نظم کنترل کننده بورژوازی فلج بوده است.

این از هم گسیختگی و فقدان همبستگی و انسجام ملموس نه تنها پرولتاریا را از حالت يك طبقه بین المللی فعال و «برای خود» بازداشته است، بلکه او را از هدایت، ارتباط و سازماندهی فعال مبارزات انقلابی سایر توده های زحمتکش که بنا به خصوصیت ساختی - طبقاتی خود از پراکندگی و عدم ارتباط وسیعی رنج می برند نیز عاجز می ساخته است.

ارتباط و سازمان یابی و تأمین تداوم جنبش انقلابی کارگری در بهترین حالت خود، زمانی امکان پذیر است که پرولتاریای جهانی قادر باشد تئوری انقلاب را در جهت رهایی خویش و کل بشریت، به طور مداوم مورد نقد، بازسازی و ارتقاء قرار دهد و این امر هم در صورتی می تواند میسر باشد که در گام اول همه قیود منجمد کننده و خشک سنت پرستی و قالب سازی را ازنگرش خویش به دور بریزد و این تئوری را به صورت ارگانیک به سوی يك برنامه و تاکتیک انقلابی هدایت کند.

ارتباط و سازماندهی پرولتاریا يك موضوع صرفاً فنی و تکنیکی نیست، بلکه يك نیروی مادی ست که در توازن قوای طبقاتی در سطح بین المللی وارد محاسبه جدی و قابل توجهی می شود. این ارتباط امکانی ایجاد می کند که پرولتاریای حتی کوچک و ضعیف سازمان یافته، در این یا آن کشور عقب افتاده، می تواند با تغذیه از نیروی مادی و معنوی همزمان بین المللی خود، به نیرویی بسیار قوی تر از تناسب عددی و سازمانی خود در جامعه ملی، تبدیل شود و دهها بار امکان بیشتری برای هدایت، ارتباط و سازماندهی توده های زحمتکش دیگر به دست آورد. همه آنچه را که در بالا گفتیم باید با این پیش شرط پذیرفت که سازمان یابی پرولتاریا نیز خود را بر يك زمینه معنوی نیرومند در درون خود، استوار نموده باشد و نه اینکه از يك سرهم بندی بوروکراتیک از بالا و بیگانه با پرولتاریا ناشی شده باشد. سازماندهی پرولتاریا هم نه در يك قالب و شکل خاص، بلکه از همه جوانب آن که در ترکیبی ارگانیک از همه اشکال خود بخودی و آگاهانه به تکمیل همدیگر در سطوح متفاوت می پردازند دیده شود. این نکته مهم را هم نباید نادیده گرفت که مبارزات پرولتاریا اگرچه عمدتاً به صورت حوادث جداگانه و اتفاقی جلوه می نموده است، اما نه تنها در کشورهای آمریکای لاتین، آسیا و آفریقا بلکه در اروپا نیز تا حدودی خود را با نیرویی سرشار از خشم و انزجار و در مواردی به صورت کاملاً انفجارآمیز نشان می داده است.

\* \* \*

اما این خصوصیات در ایران با فشار و خفقان زایدالوصفی درآمیخته و پرولتاریا را بیش از هر جای دیگری مورد شکنجه و آزار قرار داده است. ایران فقط از آن جهت متمایز نبوده است که میدان کشتار، اعدام و زندان بی حساب و تفتیش عقاید بوده است، بلکه در ضمن عرصه تاخت و تاز باندهایی بوده است که با همه خصوصیات عقب گرایی ایدئولوژیکی، جنگ افروزی و طفیلی گری خود، بقای جامعه امروزی را فقط از طریق تولید و بازتولید مناسبات سرمایه داری می توانند محافظت کنند. کنترل و دخالت گروه های فشار و سرکوب ایدئولوژیکی با باندهای سیاه سرکوب و جنایت پلیسی، زندگی خصوصی و محیط فعالیت کارگران و زحمتکشان را به طور مداوم دچار فشار و خفقان می نموده است. اخراج، جریمه جنگی و غیرجنگی، کاهش دستمزدها و مزایا، گسیل به جبهه، دستگیری و زندان، شکنجه و اعدام از معمولی ترین شیوه هایی بوده است که رژیم جمهوری اسلامی هرگز در اجرای آنها تردیدی به خود راه نداده است. به طور خلاصه می توان گفت که تمام تلاش رژیم بر این بوده است که ابتدایی ترین حقوق انسانی را از کارگران سلب نموده، آنها را منطبق با قوانین اسلامی ۱۴۰۰ سال پیش همطراز

با بردگان سازد.

با حاکمیت جمهوری اسلامی که زایده آشکاری از فساد و تباهی و سردرگمی سرمایه داری جهانی ست، طبقه کارگر ایران، به سیاه ترین دوران حیات خود وارد شده است. اکنون پرولتاریا در اثر جنگ، قحطی، بحران اقتصادی و تعطیل کارخانجات، بمباران مناطق صنعتی و نیز اعزام اجباری به جبهه، بیش از هر زمان، ارتباطات درونی خویش را به مثابه یک طبقه از دست داده است و دچار پراکندگی و اغتشاش وسیعی شده است. بخش عظیمی از سپاه کارگری ایران از محیط کارخانه و ارتباط ملموس و ضروری اقتصادی کنده شده و به صورت دستفروش و دوره گرد و تاکسیران و غیره منفرد و متمیزه شده و در شرایط عدم امکان وجود تشکیلات کارگری علنی و نیرومند، فاقد نیروی فشار و مبارزه فعال و مؤثر شده است.

با وجود اینها، پرولتاریای ایران که در سالهای وحشت آور پس از سال ۱۳۶۰ وارد دوران تازه ای شده قهرمانی های زیادی از خود نشان داده است. مقاومت و اعتراض آنها در موارد زیادی، رژیم را از پیشروی های مورد نظرش بازداشته به طوری که رژیم هرگز قادر نبوده است مطابق برنامه ها و اهداف خود، بیکارسازی ها را توسعه بدهد و قانون کار مطلوب خویش را به تصویب برساند و یا ساعات کار را افزایش داده، مردها و مزایا را مطابق دلخواه خویش کاهش بدهد.

مبارزات پرولتاریای ایران با آنکه بر تارک مبارزات همه نیروهای توده ای دیگر می درخشیده است، اما کاملاً فاقد ارتباط و تداوم بوده است. خصلت حادثه ای و اتفاقی ای که در مبارزات جهانی پرولتاریا به چشم می خورده، در میان کارگران ایران در همان سطح ملی نیز کاملاً به وضوح دیده می شده است. یکی از مهم ترین عواملی که موجب می شده است پرولتاریای ایران از مقدماتی ترین استقلال هم برخوردار نباشد تا به صورت نیرویی پرتوان در برابر بورژوازی و کلیه نیروهای سرکوبگر و ضد دموکراتیک مقابله نماید، شاید این باشد که پرولتاریای ایران هنوز نتوانسته است (عمدتاً به خاطر خفقان و سرکوب بیش از حد حاکم بر ایران و نیز به میزان کمتری سکتاریسم تنگ نظرانه نهفته در درک و نگرش چپ ایران) از یک سنت مبارزاتی اتحادیه ای دموکراتیک برخوردار باشد. تجربیات تاریخی به خوبی نشان می دهند که سطوح متفاوت سازمان یابی و ارتباط کارگری، حتی اتحادیه ای آن تا چه اندازه در ایجاد یک توازن قوای لازم برای محافظت از دستاوردهای دموکراتیک و فضای حتی الامکان بازتر برای فعالیت وسیع و علنی پرولتاریا و طبعاً پرورش وی ضروری ست.

پیدایش تشکلات پایدار و وسیع کارگری با روح دموکراتیک و بدور از هرگونه قیود و شرط گذاری های محدود کننده و ملال آور سکتاریستی در ایران به صورت نیازی خودنمایی می کند که می تواند تا حدودی به ضمانت دستاوردهای انقلابی - دموکراتیک در شرایط لازم بپردازد. تشکلات کارگری (تشکلات اعتصاب شکن و باندهای سیاه سرکوب خود به خود مجزا می شوند) مسلماً نمی توانند در مقابل یکدیگر - از جمله حزب یا احزاب کمونیستی - قرار بگیرند بلکه آنها در سطوح متفاوت می توانند ارتباط طبقاتی پرولتاریا را برقرار نموده، دوام بخشند.

کارگران ایران لازم است این تجربه تاریخی و حتی ملی را دریافته و چپ ها نیز با درس گیری از شرایط گذشته و حال، این درس تاریخی را آموخته به کار بندند. پرولتاریای ایران متأسفانه در شرایطی قرار دارد که نمی تواند اول ماه مه را با ابراز روح همبستگی و استقلال خویش برگزار نماید چون در کشوری که شادی و لبخند جرم است تجمع مستقل کارگری و جنبش ماه مه چیزی جز جنایت به حساب نمی آید.

اکنون بیش از هر زمانی نیازهای جدیدی در مقابل نیروهای کمونیستی قرار گرفته است تا با پاسخ به آنها شعارهای ماندگار «کارگران جهان متحد شوید!» و «کارگران فقط به دست خویش خود را نجات می دهند» روح زنده و محتوای جدیدی بیابند. این محتوا باید با درک زنده و پویای شرایط کنونی جهان سرمایه داری بیان شود که

رهایی واقعیِ پرولتاریا و همهء بشریت از درون آن می گذرد. بدون توضیح همه جانبهء آن شرایط، امکان استخراج صحیح برنامه و تاکتیک پرولتاریا و طبعاً روح همبستگی و وحدت ارگانیک و آگاهانهء مبارزاتی در سطح بین المللی مشکل است به وجود آید. توضیح این شرایط نه تنها موقعیت همه جانبهء عینی و ذهنی خارج از پرولتاریا بلکه خود او را نیز در همهء جوانبش دربر می گیرد.

زنده باد همبستگی جهانی پرولتاریا!  
زنده باد اول ماه مه! زنده باد سوسیالیسم!  
مرگ بر سرمایه داری جهانی!  
مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی!

دانشجویان ایرانی هوادار سابق سازمان پیکار ...

اول مه ۱۹۸۷

## گوشه ای از:

### تاریخ مبارزات طبقه کارگر در ماه مه ۱۸۸۶

اول ماه مه حاصل جانفشانی های قهرمانانه ای ست که در ۱۰۱ سال پیش کارگران آمریکا برای ۸ ساعت کار روزانه از خود نشان دادند. رشد اتحاد جهانی کارگران توانست بعد از سه سال، آن روز را به صورت یک روز جهانی درآورد. اول ماه مه در معنای اولیه خویشتن اعلان جنگ پرولتاریای بین المللی علیه بورژوازی بین المللی بود؛ روزی بود که روح همبستگی و وحدت پرولتاریا در سراسر جهان بیانی آشکار می یافت. اول ماه مه جشن پیروزی کارگران در عرصه پیکار با بورژوازی و نیز بیان آمادگی بیشتر برای جنگ هرچه قاطعانه تر با بورژوازی بین المللی بود. اما اکنون دشمنان آشکار و نهان پرولتاریا به اشکال متفاوت تلاش می کنند آن را از معنای مبارزه جویانه و اتحاد عمیق انقلابی خود تهی نمایند.

پس از آنکه طبقه کارگر با مبارزات خونین خود توانسته است دستاوردهایش را به صورت سنت های نسبتاً پایدار درآورد، بورژوازی سعی کرده است تاریخ خونین مبارزاتی گذشته را پنهان نموده و زیرکانه اعلام نماید که دستاوردها از الطاف گرانبهای بشردوستانه و کارگر دوستانه آن ناشی شده است. سپس فرمیست ها و صاحبان امتیاز جنبش کارگری هم به صدا درآمده و به تأیید این خصایل «انسانی» اربابان خویشتن می پردازند تا از این راه، از خشونت و انقلاب پرهیز شود و شرافت شهروندان سرمایه دار محفوظ بماند! روح انقلابی و آموزنده مبارزات کارگران به فراموشی سپرده شود و تاریخ خونین جنبش کارگری به تاریخ الطاف قانونی در پارلمان های بورژوازی تبدیل شود.

با اول ماه مه نیز چنین رفتاری می شود. آنجا که بورژوازی در مقابل نیروی عظیم و سازمان یافته طبقه کارگر قرار گرفته، یا خطراتی را پیش بینی می کند، تلاش دارد اول ماه مه را به تصرف خود درآورد تا آن را حتی الامکان بتواند بی ضرر نموده و فاقد نیروی همبستگی و روح انترناسیونالیستی پرولتری نماید. ولی آنجا که بورژوازی با چنین نیرویی روبرو ست و یا خطر آتی و محتمل را احساس نمی کند، نه تنها آن را به رسمیت نمی شناسد، بلکه در موارد زیادی به سرکوب خونین هرگونه مظاهر آن نیز می پردازد.

عظمت مبارزات ۱۸۸۶ برای ۸ ساعت کار، زمانی روشن می شود که برای یک مقایسه ساده، ساعات کار امروز را در نظر بگیریم. می بینیم که نسبت به آن زمان در این مورد هنوز پیشروی قابل توجهی دیده نمی شود. اگرچه ۸ ساعت کار در روز در اغلب کشورها به صورت قانونی درآمده است ولی عملاً در کشورهای که پرولتاریا متشکل نیست و از سنتهای پایداری برخوردار نمی باشد، به اجرا در نمی آید. سرعت فراگیر شدن ۸ ساعت کار روزانه در سطح بین المللی در سایه ارتباط عظیمی بوده که همراه با رشد سرمایه داری نه تنها رقابت درونی آن را تشدید می کرده بلکه روح همبستگی و مبارزاتی پرولتاریای جهانی را نیز بالا می برده است.

کارگران با این دستاورد خود توانستند با سرعت، زمینه های توسعه و ارتقاء آگاهی خود را به وجود آورده، به تکامل و گسترش ارتباطات و سازماندهی خویشتن بپردازند. کارگران در مقایسه با ساعات کار قبلی که گاه به ۲۰ ساعت هم می رسید، بیش از هر زمانی فرصت انسانی کردن موجودیت خویشتن را یافتند. آنها توانستند مستقلاً در فعالیتهای فرهنگی و سیاسی درگیر شده، به سازماندهی و پرورش روحی خویشتن پرداخته، با نیروی تفکر و اندیشه مستقل خود، دستاوردهای فرهنگی و سیاسی وسیع تری ارائه نمایند. با این دستاورد عظیم دورانی آغاز می شود که برای رهایی پرولتاریا به دست خودش گامی بسیار بلند و بی سابقه برداشته می شود.

اگرچه همه دستاوردهای انقلابی و دموکراتیک در جوامع مدرن به نحوی نتیجه مبارزات و تلاش های بی

دریغ توده های زحمتکش و بویژه طبقه کارگر است ولی گویا مقدر شده است که تا وقتی پرولتاریا قادر نباشد از نظر سیاسی و فرهنگی سلطه خویش را اعمال نماید، همه این دستاوردها حتی آنجا که به صورت سنت های پایدار جامعه در می آیند، نه به نام پرولتاریا، بلکه به نام بورژوازی ثبت و اعلام گردند.

اگر اول ماه مه به صورت یک روز جهانی درآمد، خود نتیجه ارتباط و همبستگی طبقاتی ای بود که در سطح بین المللی به خود مادیت می بخشید. و اکنون اگرچه بسیاری این دستاوردها را طبیعی می شمارند ولی آشنایی با تاریخ مبارزات کارگری هرکسی را از این زودباوری های احمقانه ای که بورژوازی دامن می زند و یا به حساب فضیلت و انسان دوستی پدران خویش می گذارد بیرون می آورد. بازگویی مکرر گوشه هایی از تاریخ خونین ۱۸۸۶ نه تنها از آن جهت ضروری است که بسیاری از رجزخوانی های دروغین بورژوازی و نوکرانش را برملا می کند، بلکه خصلت طبقاتی خصمانه بورژوازی را در مقابل پرولتاریا روشن می سازد.

سابقه مبارزه برای ۸ ساعت کار در آمریکا به سال ۱۸۶۶ می رسد، به زمانی که اتحادیه ملی کار (N. U.) در جلسه مؤسس خود تحت رهبری سیلویس، قطعنامه ای به مضمون زیر به تصویب رساند:

«ضرورت اولیه و همه جانبه شرایط کنونی، آزاد ساختن کارگران این کشور از بردگی سرمایه داری و به تصویب رساندن قانونی ست که ۸ ساعت کار به صورت کار عادی روزانه، در تمام ایالات متحده آمریکا درآید. ما تأکید می کنیم که نیروی خود را برای رسیدن به این نتیجه شکوهمند باید بسیج نماییم».

پس از آن در سپتامبر سال ۱۸۶۶، کنگره ژنو انترناسیونال اول، با عبارت زیر به تأیید آن پرداخت: «محدودیت قانونی روزانه کار، شرط اولیه ای است که بدون آن تلاش های بیشتر به منظور بهبودی و رهایی طبقه کارگر بی فایده می ماند... کنگره ۸ ساعت کار را حد قانونی روزانه کار پیشنهاد می کند».

بعد از آن، کارگران آمریکا آن را به پلاتفرم عمومی مبارزات خویش تبدیل نمودند و کنفرانس ملی کار نیز آن را تأیید و اعلام نمود.

در سالهای ۱۸۸۲ و ۱۸۸۴ لازمه کاهش ساعات روزانه کار، با تأکید مجدد مطرح شد به طوری که در سال ۱۸۸۴ فدراسیون اتحادیه های کارگری سازمان یافته ایالات متحده و کانادا اعلام نمود که:

«۸ ساعت کار روزانه بایستی از مه سال ۱۸۸۶ به صورت قانونی درآید».

در اواسط آوریل ۱۸۸۶ در حدود ۲۵۰ هزار کارگر درگیر مبارزه برای ۸ ساعت کار روزانه قانونی بودند. در اول ماه مه ۱۸۸۶ این نیروی عظیم اجتماعی حضور خود را به طور ملموس نشان داد و نیرویی در حدود ۵۰۰ هزار کارگر را از ۱۱۵۶۲ کارگاه و کارخانه در بر می گرفت که مستقیماً دست به عمل اعتصاب زده بودند. شعله های فروزان جنبش کارگری در شیکاگو که مرکز اصلی جنبش رادیکال و سازمان یافته بود در نیویورک، بالتیمور، واشنگتن، میلوکی، سنت لوئیس، پیتربورگ، دیترویت و سایر شهرها زبانه کشید و نیروی وسیعی از کارگران غیر متشکل و ساده را هم دربر گرفت.

در حالی که بخشی از کارگران به ۸ ساعت کار روزانه دست یافته بودند، بخش دیگر به اعتصاب فلج کننده خود برای همان هدف ادامه می دادند. سرمایه داران که به وحشت مرگ آوری افتاده بودند در صدد انتقام و خنثی سازی برآمدند، به طوری که برای مقابله با جنبش کارگری «کمیته شهروندان» را ایجاد کردند. ضد حمله سرمایه داران متوجه سازمان یافته ترین بخش کارگری در کارخانه مک کورمیک، جایی که کارگران به ۸ ساعت کار روزانه و افزایش دستمزدها و توقف قطع دستمزدها رسیده بودند، گردید. ۱۴۰۰ کارگر را از کارخانه بیرون ریختند (لاک اوت).

در سوم ماه مه، در همان کارخانه پلیس از ۲۰۰ اعتصاب شکن محافظت می کرد و وقتی کارگران با دست خالی به اعتراض پرداختند، پلیس به رویشان آتش گشود که در اثر آن عده ای کشته و تعدادی زخمی شدند.

در روز ۴ مه، کارگران به سرعت، يك گرد همایی توده ای در میدان «های مارکت»، عصر همان روز تشکیل دادند که در آن هزاران نفر از مرد و زن و کودک شرکت جستند. درست قبل از پایان گردهمایی، به ۱۸۰ پلیس مسلح به فرماندهی کاپیتان بونفیلد که به وحشیگری معروف بود، دستور داده شد که گردهمایی را بر هم زنند. در این موقع، بمبی پرتاب شد که به قتل يك پلیس انجامید. پلیس به این بهانه آتش گشود و در اثر آن چندین نفر از کارگران کشته و ۲۰۰ نفر زخمی گشتند.

بعد از پرتاب بمب، صدها تن از کارگران دستگیر شدند و از میان آنها ۸ تن از رهبران فعال جنبش کارگری یعنی آلبرت پارسون، اوت سپیز، ساموئل فیلدن، یوجن شواب، آدولف فیشر، جورج انجل، لوئیس لینگ و اسکار نیب برای محاکمه برگزیده شده، به قتل متهم شدند. در حالی که بجز يك نفر از آنها که در هنگام بمب اندازی مشغول سخنرانی بود، هیچکدام در آن گردهمایی حضور نداشتند. آنها متهم شدند که با سخنان و تبلیغات خود موجب تشویق بمب اندازان شده بودند. بر این اساس، محاکمه ای طولانی، پیچیده، مضحك و شریرانه آغاز شد که در آن به وضوح «بی طرفی» دستگاه قضائی برملا گردید. به طوری که سپیز اعلام نمود که:

«در خطاب به این دادگاه، من به عنوان نماینده ای از يك طبقه با نمایندهٔ طبقهٔ دیگر سخن می گویم... اگر شما تصور می کنید که با دار زدن ما می توانید جنبش کارگری را ریشه کن کنید، جنبشی که از آن میلیونها ستمدیده است، میلیونها ستمدیده ای که گرفتار نیاز و تهیدستی هستند و انتظار رهایی دارند، اگر تصور شما این است، آن موقع ما را دار بزنید!

اینجا شما پا روی يك جرقه می گذارید، اما آنجا در پشت سر، در جلوی شما و هرکجا شعله ها زبانه می کشد. این يك آتش زیر خاکستر است. شما نمی توانید آن را خاموش کنید!»

بورژوازی فعالان جنبش کارگری را محکوم به مرگ نمود و در ۱۱ نوامبر ۱۸۸۷، چهار تن از این ۸ نفر را به نام های پارسون، سپیز، انجل و فیشر به دار زدند. اکنون این قهرمانان طبقهٔ کارگر در تاریخ به شهدای «های مارکت» معروف اند. لوئیس لینگ بعداً در بازداشتگاه پلیس جان باخت و سه تن دیگر بعد از شش سال در اثر فشارهای زیادی آزاد شده و بیگناه اعلام شدند.

جو انقلابی مبارزه در آن روزها وقتی روشن می شود که سخنان یکی از کارگران اعدامی را به یاد آوریم که مطرح نمود:

«اگر زندگی من باید به دفاع از اصول سوسیالیسم خدمت کند، آنطور که من آن را می فهمم و با افتخار ایمان دارم که نفع بشریت در آن است، من به شما اعلام می کنم که با خوشحالی، زندگانی خود را تقدیم خواهم کرد. این قیمت بسیار کمی برای چنین دستاوردهای بزرگی ست.»

روح انقلابی جنبش کارگری جهانی که اکنون از طرف بورژوازی آمریکا همچون توطئهٔ شیطان های سرخ در خارج از آمریکا قلمداد می شود هیچ چیز وحشت آوری نیست، بلکه بیش از هرچیز سنت ماندگار پدران پرولتریای خود آمریکا ست که همچنان می درخشد.

جوشش انقلابی آن دوران را می توان در اعلامیه ای دید که يك سازمان مارکسیستی به صورت زیر نگاشته بود:

«جنگ طبقاتی آغاز شده است. دیروز در مقابل کارخانهٔ «مک کورمیک» کارگران را به گلوله بستند. خون آنها انتقام می طلبد. چه کسی می تواند شك کند که گرگ هایی که بر ما حکومت می کنند تشنهٔ خون کارگران اند؟ اما کارگران بره نیستند. آنها پاسخ ترور سفید را با ترور سرخ خواهند داد. ارزش مرگ از زندگی فلاکتبار بیشتر است.

اگر کارگران را به گلوله ببندند، ما هم به همان شیوه که کارفرمایان ما برای مدت های طولانی عمل کرده

اند پاسخ خواهیم گفت. این به خاطر ضرورت است که ما اعلام می داریم «مسلح شوید!». دیروز، در همان زمانی که ثروتمندان در کاخ ها گیلای های پر از شراب گرانقیمت شان را به سلامتی برقراری نظم می نوشیدند زنان و کودکان تهیدست بر مرگ شوهران و پدران تیرخورده شان می گریستند.

ای شمایی که در رنجید، اشک های خود را خشک کنید!

نترسید، بردگان بپا خیزید!»

آری، نتیجه جسارت انقلابی و بهای خون آن مبارزان راه رهایی طبقه کارگر ثمره ای ست که هرگز

فراموش شدنی نیست: ۸ ساعت کار در روز.

بعداً در سال ۱۸۸۹، همزمان با شکل گیری انترناسیونال دوم، روز اول ماه مه، از جانب این سازمان بین

المللی کارگران، به روز جهانی کارگر تبدیل شد و در سال ۱۸۹۰ به صورت گسترده ای در کشورهای اطیش،

مجارستان، بلژیک، آلمان، دانمارک، اسپانیا، ایتالیا، ایالات متحده، نروژ، فرانسه، سوئد و چند کشور دیگر و در

بریتانیا هم در روز ۴ مه ۱۸۹۰ برگزار گردید.

بعداً با انقلاب کبیر اکتبر در روسیه، خون تازه ای در رگ های جنبش کارگری جهانی وارد شد و در

مقابله با رفرمیسم و رویونیسم گسترده، روح انقلابی پرولتاریا را به طور بسیار گسترده ای تقویت نمود، ولی

متأسفانه این وضعیت با روح همبستگی آزاد و انقلابی خود دیری نپایید.

---

با استفاده از منابع زیر:

۱- تاریخ ماه مه: ترانچن برگ (۱۹۳۵) به انگلیسی،

۲- اول ماه مه ۱۹۸۶ - کاوتتری تریدز کونسل - ۱۸۸۶،

۳- کمونیست شماره ۷، حزب کمونیست ایران

۴- دائره المعارف بزرگ روس، به انگلیسی